بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و سوم\_ 25 بهمن 1400

[ادامۀ بحث در مقام اول]

از مجموع آن‌چه بزرگان اهل تسنن در مورد تدوین حدیث بیان کرده‌اند و نیز از تاریخ دولت عباسی استفاده می‌شود این‌که اولا خلفای عباسی خود نظر واحدی در مورد حدیث نداشتند، بین آن‌ها در مورد نشر و تدوین حدیث و جایگاه محدثین اختلاف نظرهایی و سیاست‌های گوناگونی دیده می‌شود، و ثانیا این خلفاء عباسی در برخورد با فقهاء اربعۀ اهل تسنن، و نیز فقهاء دیگر باز یکسان عمل نکرده‌اند، برخی از فقهاء این‌ها در برخی از زمان‌ها معزز و مکرم شناخته می‌شدند و همان‌ها در برخی دیگر از زمان‌ها و دولت‌ها مورد اهانت و شکنجۀ و سختی قرار می‌گرفتند، این را از این جهت عرض می‌کنم که با این‌‌که خلفاء بنی العباس مشرکاتی دارند، اما تفاوت‌های فکری و روحی و عملکرد‌های سیاسی آن‌ها را نباید یکسان تحلیل بکنیم.

[شدت عمل بر محدثین در اواخر حکومت مأمون]

به عنوان نمونه رسیدیم به زمان مأمون عباسی که او از یک سو یک آزادی فکری برقرار کرد، به دانشمندان اجازۀ اظهار نظر و گفتوگو و نقد و بررسی می‌داد، خود مجلس گفتوگو برپا می‌کرد و خودش هم در مباحثات علمی دخالت می‌کرد، ورود پیدا می‌کرد، همین مأمون که این سیره و روش را داشت، چون دیدگاه او، دیدگاه کلامی بود، و با معتزله همراه بود، و چندان با محدثین و کسانی که اصل را بر نقل می‌گذارند، نه بر عقل چندان روی خوش نشان نمی‌داد، در سال 212 یک بحثی را که سال‌ها بود بین متکلمین و محدثین مطرح بود، و آن‌ این‌که آیا قرآن کریم مخلوقٌ کسائر الاشیاء ام لا؟ در سال 212 مذهب رسمی حکومت خود را اعلام کرد که إنّ القرآن مخلوقٌ. ولی اوائل کار به این نحوه نبود که اجازۀ اظهار نظر به مخالفین در این مسأله ندهد. تا سال 218 که سال مرگ اوست، شدت عمل بسیاری به خرج داد، به گونه‌ایی که حتی اگر کسی معتقد به مخلوق بودن قرآن نبود، شهادت او را در دادگاه‌ها نمی‌پذیرفتند، محدثین صراحتا قرآن را مخلوق نمی‌دانستند، و می‌گفتند چون در روایات نبویه چنین چیزی که قرآن مخلوق است، نیامده است، طبیعتا در مضیقه قرار گرفتند، تا این‌که قائم مقام او، نمایندۀ مأمون فقهاء و محدثین را و از جمله احمد بن حنبل را، فراخواند.

**و انذرهم بالعقاب و العذاب ان لم یقروا بما طلب منهم**،

بعضی مجبور به اقرار شدند، بعضی مثل احمد بن حنبل اقرار به این مطلب نکردند، و صبر بر سختی‌ها و شکنجه‌ها کردند،

**و احمد سیق الیه بالاغلال فأخذوا یضربونه بالسیاط المرة بعد الاخری**

[ادامۀ همین سیره در زمان واثق عباسی]

این کار و این روش در زمان مأمون عباسی بود تا از دنیا رفت، جانشین او واثق نیز بر همین شیوۀ مأمون مشی کرد

**کان الامر علی هذا المنوال** در زمان واثق تا زمان متوکل شد.

[برگشت ورق در زمان متوکل به نفع محدثین]

زمان متوکل ورق به نفع محدثین برگشت، همان احمد بن حنبلی که در زمان مأمون و واثق شکنجه و اهانت می‌شد، معزز شد و مکرم شد و یکی از بزرگانی که احادیث را محک می‌زند، رجال را جرح و تعدیل می‌کرد، او و دیگر محدثان در زمان متوکل عباسی، با قوت تمام می‌گفتند هر کسی که بگوید قرآن مخلوق است، باید از دست‌گاه خلافت، و در حول و حوش خلیفه کنار برود، به جای او محدثین مقرب شدند، یکی از مهمترین معیار های این محدثین در جرح و تعدیل روات، قول به مخلوقیت یا عدم مخلوقیت قرآن کریم بود، در زمان مأمون هر کس که می‌گفت قرآن مخلوق نیست، شهادتش پذیرفته نبود، موثق نمی‌دانستنش، در زمان موکل به عکس، کسی که قائل به مخلوق بودن قرآن بود، از دور خارج، شهاداتش مورد قبول نبود، روایاتش او هم کنار زده می‌شد.

[کثرت یافتن طعن و رد بر ابوحنیفه در این دوره]

البته لا یخفی که به تعبیر بنده این وجه اشتراک محدثین بود در جرح و تعدیل ولی خود محدثین بین خودشان هم اختلافات زیادی داشتند، معیارهایی را برای جرح و تعدیل داشتند، که ان شاء الله خواهم گفت، بر پایۀ این معیارها، حتی مثل ابوحنیفه را کنار می‌زدند و مورد طعن قرار می‌دادند، ابوحنیفه‌ایی که روزی معزز و مکرم بود، مورد طعن قرار گرفت، سالها پس از مرگش.

کثیری از اهل حدیث مجاز شمرده‌اند طعن بر ابوحنیفه را، **لرده کثیرا من اخبار الآحاد** و حتی از آن‌ها تعبیر شده به اعداء ابی حنیفه و اصحاب او. البته نسبت به شاگرد اصلی ابوحنیفه یعنی قاضی ابویوسف بعضی ثناو مدح و توثیق دارند.

[عدم روایت بخاری از ابوحنیفه در صحیح و جرح واردن کردن بر او در کتاب تاریخش]

کار به جایی رسیده بود که بخاری حتی یک روایت از ابوحنیفه در صحیحش نیاورده است، نه تنها روایت نیاورده است در کتاب صحیح، بلکه در کتاب تاریخ خودش موسوم به تاریخ بخاری، آن‌جا مجروح دانسته است ابوحنیفه را و جرح بر او وارد کرده است و در آن‌ جا و در کتاب‌های عامه تصریح شده که جناب بخاری ابوحنیفه را جزء ضعفاء و متروکین دانسته است، نه در صحیح بخاری و نه در صحیح مسلم از او روایت نیست اگر چه نسائی و ترمذی نقل کرده اند.

ببینید ابوحنیفه جایش به کجا رسید و احمد بن حنبل در کفۀ ترازو سنگین شده است.

[جرح محدثین بر شافعی در این دوره]

حتی در مورد شافعی که اگر یادتان باشد از او تعبیر به ناصر الحدیث شده بود، و ارتباط بهتری با حدیث و محدث داشت تا ابوحنیفه، ولی چون بین مسلک اهل رأی و اهل حدیث جع کرده بود، او هم از تیر نقد محدثان در امان نماند، درباره‌اش گفتند **کان یروی عن الکذابین و البدعیین**، تا آن‌جا که باز چه جناب بخاری، چه جناب مسلم در صحیحشان، هیچ کدام از شافعی باز حدیث نقل نکردند، این نشان می‌دهد شافعی را هم همچون ابوحنیفه ضعیف در حدیث می‌دانستند، می‌گفتند شافعی از یک سوء می گوید مراسیل حجت نیست و از سوی دیگر در کتاب‌های او فراوان دیده می‌شود **اخبرنا الثقة، اخبرنی من لا أتهمه**، خب آقای شافعی شما که به مراسیل اعتقادی ندرای، چرا خودت مراسیل نقل می کند.

این برخورد احمد بن حنبل و طائفۀ محدثین در زمان خلافت متوکل عباسی با دو امام خودشان است. حال ببینید این‌ها با شیعه چگونه رفتار کرده‌اند، و نیز با خوارج و نواصب و متکلمین.

[معیار جرح و تعدیل محدثین عامه]

سوال: این‌ها چه معیارهایی را در جرح و تعدیل به کار می‌بردند؟ به چه معیاری یک راوی عندهم عادل بود، یک راوی غیر عادل؟

[معیار اول، اهل هواء و بدع نبودن]

**المعیار الاول: کون الشخص من اهل الهواء و البدع و عدمه**

این که یک راوی به جای قرآن و سنت نبویه، به جای پیروی به سنت پیامبر و اصحاب پیامبر دنبال رأی خود و هوای خود و در نتیجه بدعت باشد در برابر سنت. این جرح می‌شد. در برابر هر آن کسی که در سیرۀ عملیش سنت بود از دیدگاه آن‌ها نه بدعت، این مورد تعدیل قرار می‌گرفت.

[معیار دوم؛ گرایشات مذهبی]

**المعیار الثانی: النتماء المذهبی**

گرایش‌ها و تمایل‌ها و دیدگاه‌های مذهبی، این‌ها دخالت می‌کرد که تقریبا شبیه همان معیار اول است.

[عدم اعتبار هر گونه تأویل در نزد محدثین]

مثلا هر کسی که قائل به تجسیم و صفات بود، روایتش را می‌پذیرفتند و الا فلا. چون محدث هستند، اگر ظاهر برخی از آیات و روایات که خدا را دستی و چشمی و گوشی است، را قبول دارد، بهش می‌گفتند قائل به تجسیم است، جسم لا کسائر الاجسام. اگر کسی در مورد اوصاف برای تعایل تفسیرش با ظواهر حدیث هماهنگ است و ظواهر حدیث را تعدیل نمی‌کند، نمی‌گوید خدا سمیع است، یعنی چه، توضیح بدهد از طرف خودش، ید را به معنای قدرت نمی‌گیرد، این شهادتش مورد قبول؛ و الا فلا.

**و لعله لاجل ذلک لم یقبول حدیث اهل الرأی**، نه تنها حدیث اهل رأی ممحض مثل ابوحنیفه، بلکه مثل شافعی که اوائل به او ناصر الحدیث میگفتند چون به نفعی بین دو مسلک اهل رأی و اهل حدیث جمع کرده بودند، شهادت او را هم، روایات او را هم قبول نمی‌کردند. احمد بن حنبل اجازۀ استنساخ کتب شافعی را نمی‌داد، دیگر در مورد شیعه تکلیف روشن است.

[شناخت موقف احمد بن حنبل با بررسی نامه‌ایی از او]

برای این‌که موقف جناب احمد بن حنبل روشن‌تر شود. یک سخنی را از خود ایشان در نامه‌های خودش نقل می‌کند:

**السمع و الطاعة للائمه و امیر المؤمنین البر و الفاجر**

باید هر کسی را که امامت بر مؤمنین دارد، اطاعت کرد چه نیکوکار و چه فاجر

**و من ولی الخلافة فاجتمع الناس و رضوا به، و من غلبهم بالسیف و سمی امیر المؤمنین**

حتی کسی که با زور حکومت کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید اطاعتش لازم است

**و الغزو ماض مع الامراء الی یوم القیامة**

هر امیری جنگید تا با او به جنگ برو، چه نیکوکار و چه فاجر، هر امیری حق تقسیم فیء حق اقامۀ حدود دارد، چه برو چه فاجر

**لیس لاحد أن یطعن علیهم و لا ینازعهم و دفع الصدقات الیهم جائز**

صلاة جمعه پشت این امیر و هر کسی که او قرار داده، به عنوان امام جمعه لازم است،

**و من اعادها فهو مبتدع**

کسی که نماز را با این امیر به جماعت بخواند و بعد اعاده کند،

**تارک للآثار مخالف للسنة**

با آثار پیامبرو روایات مخالفت دارد می‌کند.

**و من خرج علی امام من ائمة المسلمین و قد کان الناس قد اجتمعوا علیه و اقروا له بالخلافة بأی وجه من الوجوه کان بالرضا او بالقلبة فقد شقّ الخارج عصا المسلمین و خالف الآثار عن رسول الله صلی الله عیله و آله و سلم فإن مات الخارج علیه، مات میتة جاهلیة[[1]](#footnote-1)[[2]](#footnote-2)**

هر کسی به هر امیر و امامی از امراء مسلمین که قدرت در دستش هست، چه مردم قبولش کردند و چه خودش را قدرت و زور و شمشیر به این مقام رسیانده است، تا او به مخالفت برخیزد این شق عصای مسلمین کرده است. این اولا و ثانیا مخالفت کرده با آثار و روایات نبویه، و ثالثا اگر در این حال بمیرد، مات میتة جاهلیة

شما ملاحظه بفرمایید کسی ک این تفکر را دارد، معلوم است مثل متوکل عباسی از این خیلی استفاده می کند و نمیگذارد برکنار باشد از دستگاه و ارتباطات حکومت، مقام بهش می دهد.

حال نوبت متوکل است که بیاید به مثل احمد بن حنبل جایگاه بدهد.

و للکلام تتمة ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. تاریخ المذهب الاسلامیة، ص 485. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 90 تا 94. [↑](#footnote-ref-2)